

دکتر لسلی آلن، مراثی، جلسه ۱۵، مراثی و مسیحیت

لزلی آلن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر لسلی آلن در تدریس خود در مورد کتاب مراثی است. این جلسه ۱۵، مراثی و مسیحیت است.

ما متن مستقیم مراثی را پشت سر گذاشته‌ایم، اما کاری که اکنون می‌خواهم با شما انجام دهم این است که با شما مراثی را از دیدگاه مسیحی مطالعه کنم.

من ۱۵ نکته دارم که می‌خواهم برای شما مطرح کنم.

نکته اول این است که در واقع، یک معادل عهد جدید برای «مراثی» وجود دارد. ما آن را در انجیل لوقا در فصل ۱۹ و آیات ۴۱ تا ۴۴ می‌یابیم. در اینجا عیسی به اورشلیم می‌آید، به اورشلیم نزدیک می‌شود و برای اورشلیم گریه می‌کند، نه برای آنچه که متحمل شده است، بلکه برای آنچه که قرار است متحمل شود.

بنابراین، در حالی که مراثی به گذشته نگاه می‌کند، عیسی به آینده نگاه می‌کند. او همان ابراز غم و اندوهی را که در مراثی می‌بینیم، و همچنین اشاره‌ای به گناه دارد. وقتی عیسی نزدیک شد و شهر را دید، بر آن گریست و گفت، اگر تو، حتی تو، فقط در این روز چیزهایی را که باعث صلح می‌شوند تشخیص می‌دادی، اما اکنون آنها از چشمان تو پنهان شده‌اند.

در واقع، روزهایی بر شما خواهد آمد که دشمنانتان دور شما سنگرهای برپا خواهند کرد و شما را احاطه کرده و از هر طرف شما را محاصره خواهند کرد. آنها شما و فرزندانان را در درونتان به زمین خواهند کوبید و سنگی بر روی سنگی دیگر در درونتان باقی نخواهند گذاشت زیرا شما زمان ملاقات خود را از جانب خدا، تشخیص ندادید. و اینگونه است که به سال ۷۰ میلادی و سقوط مجدد اورشلیم و تخریب معبد دوم، معبد هیروودیس، نگاه می‌کنیم.

و بنابراین، نوعی تشابه با مراثی وجود دارد و ما بیان مشابهی از گناه و اندوه را در آنجا بر لبان عیسی می‌بینیم. اجازه دهید ادامه دهم و بگویم که دو راه خوب برای خلاصه کردن مراثی وجود دارد. و این یکی از راه‌هاست.

من از کتاب راهنمای زوندروان برای کتاب مقدس نقل قول می‌کنم. «مرثیه‌ها» مجموعه‌ای از پنج مرثیه است که برای ویرانی اورشلیم توسط ارتش بابل در سال ۵۸۷ قبل از میلاد سوگواری می‌کند. تنها اختلاف من با این موضوع این است که فکر می‌کنم سال ۵۸۶ بوده است، اما این نکته‌ی فرعی است.

اما اشکالی ندارد. این یک مسئله تفسیر تاریخی است و ما باید به زمینه تاریخی متن نگاه کنیم و اینجا خیلی خوب این کار را انجام می‌دهد. اما نمی‌توانیم آنجا بمانیم.

اکنون اجازه دهید به جای آن، به کتاب «مقدمه‌ای بر عهد عتیق» نوشته بروارد چایلدرز بپردازم. نکته قابل توجه این است که عنوان کامل کتاب «مقدمه‌ای بر عهد عتیق به عنوان کتاب مقدس» است. در اینجا، او رویکردی هرمنوتیکی می‌یابد.

او در این کتاب چیزی با ارزش پایدار می‌یابد، نه صرفاً تاریخ. و این همان چیزی است که چایلدرز نوشته است. کتاب مرائی به هر نسل بعدی از مؤمنان، مؤمنان رنج‌کشیده، که تاریخ برایشان غیرقابل تحمل شده است، خدمت می‌کند.

و این هم از این. و خیلی خوب است. او خیلی خوب آن را خلاصه کرده است.

او هر نسلی از مؤمنان را که دوران سختی را پشت سر می‌گذارند، در ذهن دارد. این نکته دوم است.

نکته سوم، مرائی، از اهمیت کانونی برخوردار است زیرا با سایر بخش‌های کتاب مقدس نیز از جهات مختلف همسو است.

برای مثال، خدا نسبت به رنج حساس است. این نکته‌ای بود که مرپی و جماعتی که در فصل ۵ برای دعا، جسارت به خرج دادند، به آن اشاره کردند. اما خدا نسبت به رنج حساس است. من شما را به کتاب خروج، فصل ۲، آیات ۲۳ تا ۲۵ ارجاع می‌دهم.

پس از مدت‌ها، پادشاه مصر درگذشت. بنی‌اسرائیل از بردگی خود ناله و فریاد برآوردند. از بردگی، فریاد کمک. آنها به سوی خدا بلند شد.

خدا ناله‌های آنها را شنید و عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد. خدا به بنی‌اسرائیل نظر کرد. و به آنها توجه نمود. و من به شدت به یاد آن درخواستی می‌افتم که بیش از یک بار در مرائی می‌یابیم.

بنگر و ببین، ای خداوند. بنگر و ببین خدا اینجا چه می‌کند. با رفتن به خروج ۳، آیات ۷ تا ۹، عبارت مشابهی را می‌یابیم.

خداوند فرمود: من رنج و سختی قوم خود را که در مصر هستند، دیده‌ام و فریادشان را از دست سرکارگزارانشان شنیده‌ام. من رنج‌های آنها را می‌دانم.

من نازل شده‌ام تا آنها را از دست مصریان نجات دهم و از آن سرزمین به سرزمینی نیکو و وسیع ببرم. سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و به سرزمین کنعانیان و غیره می‌رسد. فریاد بنی‌اسرائیل اکنون به من رسیده است. من همچنین دیده‌ام که مصریان چگونه بر آنها ظلم کردند.

و این دقیقاً همان فکر اساسی است که مرپی داشته و جماعت به آن چنگ زده‌اند، اینکه خدا حساس خواهد بود و واقعاً به کمک آنها خواهد آمد. دومین حوزه اهمیت شرعی این است که درسی برای قوم خدا وجود داشت که باید به زبانی که در مرائی می‌خوانیم، بیاموزند. و در اینجا من به خروج، فصل ۱۲ و آیه ۱۵ فکر می‌کنم، نصیحتی که می‌گوید با کسانی که شادند شادی کنید و با کسانی که گریه می‌کنند گریه کنید.

و این کاری بود که بیش از همه، مرشد می‌توانست انجام دهد. او کسی بود که با گریه‌کنندگان گریه می‌کرد و چرا ما باید این کار را بکنیم؟ خب، در کتاب جامعه، یک جمله‌ی اساسی وجود دارد که باید آن را جدی بگیریم.

و در کتاب جامعه، فصل ۲ و آیه ۶ است. و اجازه دهید سریع به آن بپردازم. در مورد آنها صحبت می‌کند؛ در واقع فصل ۳ و آیه ۶ است. بیایید درست متوجه شویم، و فصل ۳ و آیه ۴ است. و در مورد زمان‌های مختلف صحبت می‌کند.

و گاهی اوقات، ما اوقات خوب و اوقات بدی داریم؛ اوقات بدی هم وجود دارد. و این تمایز وجود دارد. و آیه ۴ از فصل ۳ می‌گوید، زمانی برای گریه کردن و زمانی برای خندیدن، زمانی برای سوگواری و زمانی برای رقصیدن وجود دارد.

ما باید آن زمان‌ها را تشخیص دهیم، هم برای خودمان و هم برای اطرافیانمان. اگر وقت گریه کردن است، پس باید برای خودمان و برای کسانی که گریه می‌کنند گریه کنیم. اگر وقت سوگواری است، پس باید سوگواری کنیم و در واقع به آن زمان بدهیم.

و در مجموع، سوگواری برای انسان بسیار ضروری است. سوگواری‌ها تا حد زیادی تأیید می‌کنند که سوگواری ضروری است؛ باید سوگواری کرد. متوجه می‌شویم که تأکید در مرثیه‌های تشییع جنازه، که بخش عمده‌ای از آن کتاب را تشکیل می‌دهد، بر ضرورت سوگواری انسان است.

و بنابراین، در مجموع می‌توانیم از ارزش معنوی مرثیه‌ها به عنوان شرح مفصلی از غم و اندوه صحبت کنیم. ما به این کتاب نیاز داریم. این کتاب، کتابی برای ماست. این بخش بزرگی از کتاب مقدس است.

سپس، نکته چهارمی هم وجود دارد: لزوم بیان غم و اندوه به صورت کلامی. من به کتابی برخورددم، فکر می‌کنم به زبان خارجی بود اما به انگلیسی ترجمه شده بود، نامش رنج است.

و این کتاب توسط زنی به نام دوروتی سورلا نوشته شده بود. و او از رنج و زبان صحبت می‌کرد. در واقع، فصل سوم آن کتاب «رنج و زبان» نام داشت.

او گفت اولین قدم برای غلبه بر رنج، یافتن زبانی است که ما را از رنج‌های درک‌نشده‌ای که ما را خاموش می‌کند، بیرون بیاورد. ما به زبانی برای سوگواری، زبانی برای گریه و زبانی برای درد نیاز داریم. این امر بر لزوم بیان کلامی غم و اندوه و بیرون راندن آن از وجودمان با بیان کلامی و بیان آن تأکید دارد.

کتابی هست که شاید از خیلی کتاب‌های دیگر ارزشمندترش یافته‌ام، یک کتاب تخصصی در مورد غم و اندوه اسمش «مسیری از میان غم» است و نوشته‌ی زنی به نام مارگریت مووارد. و من قرار است در این ویدیوی خاص به نکات مختلفی از آن کتاب که می‌خواهم نقل کنم، پردازم.

و برای مثال، او می‌گوید، بگذارید به مرجع پردازم. او کسی است که نقل قول می‌کند. یادتان هست که من از شعری از روث فلدمن نقل قول کردم؟ این شعر بود، و من آن را از اینجا گرفتم. وقتی آب‌های فقدان بالا آمدند، من یک کشتی از کلمات ساختم، از هر نقش کلام دو تا برداشتم و سوار بر سیل شدم.

و این هم از این شعر ادامه دارد، اما به نظر من آن بند اول شعر بسیار معتبر بود. مارگریت مووارد در ادامه می‌گوید که، در ادامه‌ی همان فصل، صحبت کردن بدیهی‌ترین راه بیان احساسات ماست.

می‌توانیم آنها را با تمام جزئیات و به طور کامل توصیف کنیم. می‌توانیم مثال بزنییم و سایه‌های معنا، رنگ، شدت و ظرافت را مطرح کنیم. حتی می‌توانیم از استعاره برای احساسات ظریفی که به راحتی قابل تعریف نیستند استفاده کنیم.

او در ادامه از ضرورت صحبت کردن صحبت می‌کند. مطمئناً، ابتدا وقتی جماعت نمی‌توانستند صحبت کنند، مربی صحبت‌های زیادی می‌کند، اما سپس افکار آنها را هدایت می‌کند، آنها را وادار می‌کند تا بفهمند چه اتفاقی دارد می‌افتد، و در نهایت، می‌توانند برای خودشان صحبت کنند. و این اوج بزرگ است.

نکته پنجم این است که ما در مراثی به دنبال تفسیر و ارزیابی هستیم. آیا معنایی در آنچه برای ما اتفاق افتاده است وجود دارد؟ و در این مورد خاص، مربی در پاسخ بسیار بله می‌گوید.

و یک یافته‌ی معنا وجود دارد. ما گفتیم که باید در مورد این موضوع خاص بسیار محتاط باشیم. غم و اندوه بسیار متفاوت است و نباید فرض کرد که ما ماهیت غم و اندوه هر فردی را می‌دانیم.

ما باید خیلی با دقت گوش کنیم. اما برای این افرادی که در ۵۸۶ جا مانده‌اند، چیزی که نیاز داشتند پیامی بسیار نزدیک به پیام الکی‌های گمنام بود، همانطور که اشاره کردیم. اینکه مسئولیت آنچه اتفاق افتاده را بپذیرند و بفهمند که مسئول هستند، بفهمند که در این مورد خاص مقصرند.

همانطور که گفتیم، غم و اندوه اشکال و اندازه‌های مختلفی به خود می‌گیرد و بیشتر نمونه‌های غم و اندوه در این دسته قرار نمی‌گیرند، اما اگر قرار باشد، باید به آن اشاره شود.

نکته ششم، تقدیس غم و اندوه انسانی است. منظورم از این چیست؟ خب، اسم کتاب، ما آن را مرثیه‌ها می‌نامیم، و دلیلی برای این وجود دارد.

در سنت عبری، در سنت یهودی، این کتاب دو نام دارد. و نام اول از الگوی پیروی می‌کند که اغلب در کتاب‌های کتاب مقدس عبری می‌یابیم. شما کلمه اول را در نظر می‌گیرید، و آن نام می‌شود.

و بنابراین اِچا، آن جیغ، آن فریاد، می‌توانید به مرثیه‌ها اشاره کنید. در اِچا نوشته شده است، و بفرمایید. اما آنها نام دیگری برای آن داشتند، و آن کینوت بود.

و کینا، فکر کنم قبلاً هم اشاره کردم، این کلمه برای مرثیه خوانی است. و کینوت جمع آن است، مرثیه‌های تشییع جنازه. و خیلی جالب است که اسم کتاب هم همین است.

می‌توانستیم آن را «دعاها» یا «دعاهای سوگواری» بنامیم و یک کلمه عبری وجود داشت که با این توصیف مطابقت داشت. اما در نامگذاری کتاب، نوعی تقدیس غم و اندوه انسانی وجود دارد. «سوگواری‌های «مراسم تشییع جنازه»».

سوگواری ضروری است. آن فرآیندهای سوگواری ضروری هستند و به یکی از دو ژانری که در کتاب می‌یابیم وابسته‌اند. نه سوگواری دعا، شاید روش محترمانه‌تر، روش معنوی، روش الهیاتی، بلکه آن فرآیند انسانی گذر از سوگواری به آرامی اما مطمئن، کینا، این سوگواری تشییع جنازه، با تمام جلوه‌های فیزیکی‌اش از پاره کردن لباس‌ها و اشک ریختن و غیره. و بنابراین، این جشنی است برای آنچه در عنوان اصلی کتاب اتفاق می‌افتد.

و نکته‌ی بعدی، نکته‌ی هفتم، با ارائه‌ی یک مدل کتاب مقدسی، به ما در سوگواری کمک می‌کند. سوگواری درست است زیرا در اینجا روایتی از افرادی وجود دارد که در تمام طول مرثیه‌ها سوگواری کرده‌اند.

این موضوع مرا به یاد چند مدل دیگر در عهد عتیق می‌اندازد، و یکی از آنها روایتی در کتاب اول سموئیل است. حنا را به خاطر دارید؟ او بچه نداشت. زن دومی بود که بچه داشت، و شاید گفته بود، بچه‌ام را برای مدت کوتاهی نگه دار، اما نه برای مدت طولانی.

من باید به بچه‌ام شیر بدهم چون بچه‌ی من است، مگر نه؟ بچه‌ی تو که نیست. و او خیلی بدجنس بود. آن زن دیگر هم خیلی بدجنس بود.

و حنا خیلی غمگین بود، و شوهر بیچاره که در این میان گیر افتاده بود، سعی کرد او را تسلی دهد؛ خب، من تو را دوست دارم، من تو را دوست دارم، اما به نوعی این کافی نبود. و بنابراین در زمان جشن، او به معبد شیلوله می‌رود، و در اول سموئیل ۱:۱۰ آمده است که او بسیار پریشان بود و به درگاه خداوند دعا کرد و زار زار گریست. و او این نذر را کرد، ای خداوند لشکرها، کاش به بدبختی بندهات نگاه می‌کردی و مرا به یاد می‌آوردی و بندهات را نمی‌بخشیدی، بلکه به بندهات فرزند پسری می‌بخشیدی.

سپس او را تا روز مرگش به عنوان یک نذیره در برابر شما قرار خواهم داد. او را به خدمت شما خواهم سپرد. و این هم یک الگوی مذهبی دیگر و وعده‌ای که هانا می‌دهد، اما او خیلی دلش می‌خواهد، او سعی می‌کند خدا را متقاعد کند که من خیلی بچه می‌خواهم.

من او را نگه نمی‌دارم، سه سال از او پرستاری می‌کنم، اما بعد او را به مراقبت تو می‌سپارم، او را به پناهگاه می‌سپارم. و سپس مدل دوم خود یک روایت نیست، بلکه در دعا یافت می‌شود؛ در دعای سلیمان در دوم پادشاهان یافت می‌شود. دوم پادشاهان، فصل ۸ و آیات ۳۷ تا، نه، اول پادشاه است، اینطور نیست؟ اول پادشاه، فصل ۸ آیات ۳۷ تا ۳۹.

این در مورد استفاده‌ای است که می‌توان از معبد کرد، و یکی از کاربردهای اصلی آن این است که مکانی باشد که در آن ناله‌های دعا شنیده شود. بنابراین ممکن است انواع بحران‌ها وجود داشته باشد، اما هر بحرانی که باشد، می‌توانید با اطمینان به معبد بیایید که خدا آن دعاها را خواهد شنید و خدا به آنها پاسخ خواهد داد. بنابراین، اگر قحطی در سرزمینی رخ دهد، اگر طاعون، آفت، کپک، ملخ یا کرم وجود داشته باشد، همه چیز می‌تواند خراب شود و از برداشت محصول جلوگیری کند.

اگر دشمنشان آنها را در هر یک از شهرهایشان محاصره کند، این ما را به سوگواری نزدیک می‌کند. هر طاعونی، هر بیماری که باشد، هر دعایی، هر التماسی که از هر فردی یا از تمام قوم تو، چه فردی و چه جمعی، باشد. همه از رنج قلب‌های خود آگاه بودند، به طوری که دستان خود را به سوی این خانه دراز کردند.

و رنج قلب خودشان، یعنی این واکنش ذهنی به این بحران عینی، هر چه که باشد. دراز کردن دستانشان به سوی این خانه، کاری است که باید انجام دهند. و سپس دعا اینجاست، اینجا در بهشت، جایگاه تو ببخش، عمل کن و به همه کسانی که قلبشان را می‌شناسی، پاداش بده.

و بنابراین، مدل دیگری در کاربرد خاص معبد وجود دارد. و من معتقدم که این دعا به بافت فیزیکی معبد ویران شده آورده شده است.

و سپس نکته هشتم، ما متوجه شده‌ایم که این یک فرآیند طولانی در سوگواری‌ها است و به نظر می‌رسد که همچنان ادامه دارد.

و گاهی اوقات این چرخه تکرار می‌شد. غم و اندوه، همانطور که شکایت و گناه تکرار می‌شدند، مدام برمی‌گشتند. اما آن حس فقدان مدام برمی‌گشت و به نوبت در تمام اشعار غالب می‌شد.

سی. اس. لوئیس، من زیاد از او نام نبرده‌ام، اما کتاب کوچک او، «مشاهده‌ی اندوه»، یک اثر کلاسیک در مطالعه‌ی اندوه است. زیرا او واکنش‌های خود را پس از مرگ همسرش، همسر محبوبش، جوی، بر اثر سرطان نوشت. و این چیزی است که او گفت، اندوه مانند یک بمب افکن است که دور خود می‌چرخد و هر بار که دایره آن را به بالای سر می‌آورد، بمب‌های خود را رها می‌کند.

بنابراین، این [احساس] در یک دوره زمانی طولانی، مدام و مدام تکرار می‌شود. و این همان چیزی است که سوگواری را تداعی می‌کند. و شما در این اشارات مکرر احساس می‌کنید که مدام تکرار می‌شود، و این بازتابی از نحوه تفکر جماعت است و باید باشد.

این بخش طبیعی از فرآیند سوگ است. و اینجا دوباره به آن کتاب، «مسیر سوگ»، اشاره می‌کنم. فکر می‌کنم در این مورد توضیح خوبی دارد.

غم و اندوه غیرقابل پیش‌بینی است. فرد روزهای خوبی را پشت سر می‌گذارد و سپس دوباره در حس غم و اندوه تازه‌ای فرو می‌رود. اما این به معنای عقب‌گرد یا عدم پیشرفت نیست.

فراز و نشیب‌های مکرر بخش عادی سوگواری است. و این عدم قطعیت وجود دارد. مدتی طول می‌کشد، از بین می‌رود و دوباره برمی‌گردد. این همان چیزی است که در مرثیه‌ها اتفاق می‌افتد.

نکته نهم این است که جای اعتراض وجود دارد. جای چالش وجود دارد، حتی به چالش کشیدن خدا. و ما این را در ویدیوی قبلی دیدیم، که چرا، چرا؟ نه فقط یک چرا، دو چرا.

چرا، چرا؟ و این چرایی حیرت و اعتراض است. و لوئیس این را در کتابش، «غمی که مشاهده شد»، مشاهده کرده است. و یکی از نظراتش بدبینانه به نظر می‌رسد، اما این احساسی است که او داشته است.

خدا خیلی غایب است، در مشکلات کمک می‌کند. و این کاملاً با نحوه‌ی پایان‌بندی مرثیه‌ها همخوانی دارد.

و اما نکته دهم، جای گله و شکایت دارد.

شکایت از دیگران، فراخوانی برای اجرای عدالت است. و ما در خودِ مرثی دیدیم که این فراخوان برای شکایت، به صورت دادخواست ارائه شده است. در فصل ۱ و آیه ۹، می‌بینیم که صهیون حرف ما را قطع می‌کند.

ای خداوند، به مصیبت من نگاه کن، زیرا دشمن پیروز شده است. دشمن بزرگ عمل کرده است. دشمن متکبرانانه عمل کرده است.

اعتراضی علیه این دشمن وجود دارد و درخواستی برای مجازات آنها وجود دارد. آنها اشتباه می‌کنند و باید مجازات شوند.

ممکن است من اشتباه کرده باشم، که البته اشتباه می‌کنم، اما آنها هم اشتباه می‌کنند. پس منصف باشید، آنها را مجازات کنید. و در پایان فصل اول، بگذارید آنها هم مثل من باشند.

بگذار تمام گناهانشان به حضور تو بیاید. همانطور که با من به خاطر تمام گناهانم رفتار کردی، با آنها نیز رفتار کن. آنها نیز خطاکارند.

و به خاطر عدالت، باید کاری انجام شود. و این با دعای تظلم که مرثی در آیه ۳:۵۹ تکرار می‌کند، ادامه می‌یابد: ای خداوند، تو شاهد ظلمی که به من شده‌ای، بوده‌ای. در حق من داوری کن، طرف مرا بگیر.

و از ۶۴ تا ۶۶، ای خداوند، ایشان را به سزای اعمالشان برسان، مطابق اعمال دستشان. با خشم تعقیبشان کن و از زیر آسمان خداوند نابودشان ساز. شاید بگوییم غیرمسیحی، اما به یاد داشته باشیم که شما را به دوم تسالونیکیان، فصل ۱، آیات ۵ تا ۱۰ ارجاع دادم.

- همان جمله دلسوزانه‌ای که پولس بیان می‌کند - دلسوزی برای مسیحیان تسالونیکي تحت آزار و اذیت وجود دارد که خداوند کسانی را که او را آزار می‌دهند، مجازات خواهد کرد. به عنوان مثال، این را در کتاب مکاشفه می‌بینیم.

مکاشفه فصل ۶، آیات ۹ و ۱۰. وقتی او مهر پنجم را گشود، زیر قربانگاه، ارواح کسانی را دیدم که برای کلام خدا و شهادتی که داده بودند، کشته شده بودند. آنها با صدای بلند فریاد می‌زدند: «ای خداوند متعال، ای قدوس و راستین، تا کی؟ در آنجا اعتراض کن، به چالش بکش»

چه مدت طول خواهد کشید تا تو داوری کنی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین بگیری؟ ما این را در مَثَلی که عیسی در لوقا ۱۸ بیان کرد نیز می‌یابیم. او مَثَلی در مورد بیوه‌ای گفت که مدام نزد این قاضی می‌آید و می‌گوید: «به من در مورد رقیبم عدالت بده.» و او مدام از او ایراد می‌گیرد و در نهایت این قاضی می‌گوید: «من عدالت او را اجرا خواهم کرد»

پس مبادا با آمدن مداوم مرا خسته کند. و معنی مَثَل را بشنوید، به آنچه قاضی بی‌انصاف می‌گوید. آیا خدا به برگزیدگان خود که شبانه‌روز به درگاه او فریاد می‌زنند، دادخواهی نخواهد کرد؟ آیا در یاری رساندن به آنها تأخیر خواهد کرد؟ به شما می‌گویم، او به زودی به داد آنها خواهد رسید.

در واقع، عدالت علیه مخالفانشان. و این هم از این. من خواندن کتاب‌های معمایی را دوست دارم.

در حال حاضر مشغول خواندن مجموعه‌ای هستم، حدود ۱۵ کتاب یا بیشتر، که توسط یک نویسنده بریتانیایی، پی. دی. جیمز، نوشته شده است. و او در واقع یک انگلیکن بود. و ما مضامین الهیاتی را در اینجا و آنجا می‌بینیم.

و او کتابی به نام گناه نخستین نوشت. و پشت آن عنوان، واقعیت یک شرکت انتشاراتی در کنار رودخانه تیمز در لندن نهفته است. و اشتباهاتی در گذشته وجود داشته که در نسل‌های گذشته در میان کسانی که مالک و گرداننده این شرکت چاپ بوده‌اند، رخ داده است.

و این به طرق مختلف خودش را نشان داد. و این طرح کلی بود. اما چیزی که می‌خواهم به آن اشاره کنم یک صحنه خاص در آن است.

آنجا یک دفتر بود. و این مرد، این مرد میانسال، که در واقع یهودی است را پیدا می‌کنید. و بعد یک دختر جوان، یک زن جوان تاییبیست آنجاست.

و او اصلاً احساسات یا آرزوهای معنوی زیادی نداشته است. اما یک روز، او درباره خدا صحبت می‌کند. و به این کارمند، به این کارمند اداری، به این مرد یهودی می‌گوید، اگر من خدایی داشتم، دوست داشتم که باهوش، شاد و سرگرم‌کننده باشد.

و همکار یهودی‌اش گفت شک دارم وقتی تو را دسته‌جمعی به اتاق‌های گاز ببرند، او تو را آرام کند. شاید تو خدای انتقام را ترجیح بدهی. و این هم از این حرف‌ها.

خلاصه‌اش همین است. بستگی به این دارد که کجا باشیم. و وقتی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیریم، به روشی که این آیات در عهد جدید و عهد عتیق نشان می‌دهند، فریاد می‌زنیم.

بنابراین، کتاب مقدس می‌گوید که جایی برای شکایت وجود دارد. و فراخوانی برای عدالت علیه دشمنان انسانی که به ما بدی می‌کنند.

سپس، نکته یازدهم، یک نقطه عطف، یک نقطه عطف.

همانطور که قبلاً گفتم، این پایان ماجرا نیست. در نهایت، فرد امیدوار است که به پایان برسد، اما یک نقطه عطف وجود دارد که در آن درد به بدترین شکل ممکن است.

اما بله، می‌توانید آغاز سپیده‌دم را ببینید، آغاز آن تاریکی که به آرامی در شرق در حال دور شدن است. فقط نشانه‌ای کوچک از آن. و این همان نقطه‌ای است که مرثی ۵ به آن می‌پردازد.

این نقطه عطف و کورسوی امیدی برای آینده‌ای مثبت. و این همان چیزی بود که مرثی هنگام صحبت در مورد تأملاتش در مورد آن اولین ناله‌ای که خدا پاسخ داد، تجربه کرد. و خدا نزدیک آمد و گفت، نترس.

و این برای او نقطه عطفی بود. و همراه با آن نقطه عطف، او به آن رنج فکر کرد. من به پایان نرسیده‌ام.

من به آخر خط نرسیده‌ام. در واقع، من یک بازمانده هستم. و این او را به کاوش در خروج ۳۴ و آیه ۶ و گنجی که در آنجا پیدا می‌کند، سوق می‌دهد.

اما این کورسوی امید برای آینده‌ای مثبت، باید توسط خود فرد محقق شود. و در مقابل، می‌توانیم دوستان خیرخواهی داشته باشیم که در کنار ما می‌آیند و به ما اطمینان می‌دهند که در نهایت اوضاع بهتر خواهد شد. ما از آن عبور خواهیم کرد.

و ما در آن زمان قدرش را نمی‌دانیم. و آن کتاب، «مسیر اندوه»، به این موضوع اشاره می‌کند. در واقع، من راه‌هایی برای کنار آمدن با افرادی که می‌گویند «همه چیز به صلاح است» پیدا کرده‌ام.

الان اینو نمی‌دونم، اما به روزی می‌دونم. فکر کنم الان باید می‌گفتم. من فقط همچین حسی ندارم.

و بنابراین، مفید نیست. و افرادی هستند که دوست دارند رومیان ۸:۲۸ را نقل قول کنند. اشکالی ندارد. رومیان ۸:۲۸. همه چیز برای کسانی که خدا را دوست دارند و طبق هدف او فراخوانده شده‌اند، با هم برای خیریت در کار است.

اشکالی ندارد. فقط باورش کن. و به این راحتی‌ها هم نیست.

و چیزی که باید به خاطر داشته باشید، زمینه‌ای است که رومیان ۸:۲۸ در آن بیان شده است. و این آیه، توسط و خطاب به مردمی بیان شده است که در آیه ۳۵، سختی، پریشانی، آزار و اذیت، قحطی، برهنگی، خطر یا شمشیر را تجربه می‌کنند. همه این چشم‌اندازها بسیار واقعی بودند یا واقعاً تجربه شده بودند.

در این زمینه، می‌توانیم از رومیان ۸:۲۸ استفاده کنیم. و بنابراین، اگر خودمان آن رنج را پشت سر گذاشته‌ایم و می‌گوییم بله، درست است، می‌توانیم از آن استفاده کنیم. اگر از آن به عنوان شهادت استفاده

کنیم، می‌توانیم آن را برای یک ایماندار دیگر که رنج می‌کشد، به کار ببریم. من می‌دانم که این درست است، اما صرفاً کنار گذاشتن آن به تنهایی، مفید نیست.

اما بارقه‌های امید خود-آگاهانه برای آینده‌ای مثبت، نقطه‌ی عطفی برای رسیدن به آن است. و این یک نقطه‌ی عطف است.

نکته‌ی دوازدهمی که می‌خواهم مطرح کنم، مسئله‌ی شفادهنده‌ی زخمی است که قبلاً به آن پرداخته‌ام.

الان زیاد به آن نمی‌پردازم. دیدیم که این به آن افسانه باستانی برمی‌گردد که توسط کارل یونگ برداشت شد و سپس توسط هنری نوون تکرار شد، که آن را در کتاب خود «درمانگر زخمی» در مورد کشیشان به کار برد. مرپی در واقع یک درمانگر زخمی است.

و شاید بتوان گفت زخم‌هایش او را واجد شرایط کرده بود تا زخم‌های باز اطرافیانش را درمان کند. اما حس دیگری هم وجود دارد که درست است، و دیدیم که مرپی تسلیم آن شد، اینکه تلاش برای کمک به کسی که رنج می‌کشد می‌تواند بیش از حد باشد. و آدم بیش از حد این کار را به خودش می‌گیرد، و این خیلی طاقت‌فرسا است.

و بعد از آن به استراحت نیاز داریم. ما دو جا در فصل ۲ و فصل ۳ دیدیم که مرپی دقیقاً به همین شکل پاسخ می‌دهد. او نمی‌تواند تحمل کند.

خیلی طاقت‌فرسا است. این هم درست است. با مفهوم شفادهنده‌ی زخمی همخوانی دارد.

نکته سیزدهم، نیاز به زمان کافی برای سوگواری وجود دارد. ما می‌توانیم در مواجهه با افراد سوگوار بی‌صبر شویم. و می‌گوییم، بی‌خیالش شوید.

بیخیالش شو. ما هم همینو می‌خوایم بگیریم. این یه جورایی تجملاتیه که داری برای موندن اینجا ازش استفاده می‌کنی.

و به نوعی، مرپی با این موقعیت روبرو شد. و من فکر می‌کنم راز فصل ۴ همین است، که او متوجه شد که باید صبر نشان دهد. شما نمی‌توانید از فصل ۳ به فصل ۵ بپرید. باید کمی بیشتر سوگواری کنید.

جماعت، شما باید بیشتر سوگواری کنید. و بنابراین، سوگواری جدول زمانی خودش را دارد. به زمان کافی نیاز است.

چهاردهم، ما باید درک کنیم که سوگواری می‌تواند ایمان یا زندگی را به خطر بیندازد. و مورد چارلز داروین هم همینطور است. و من چند روز پیش داشتم مقاله‌ای می‌خواندم که در مورد همین موضوع صحبت می‌کرد.

چارلز داروین، او ایمانش را از دست داد. و بگذارید به شما بگویم که چرا ایمانش را از دست داد. چارلز داروین هرگز واقعاً از مرگ دختر مورد علاقه‌اش، آنی، در سن ۹ سالگی بهبود نیافت. او به مدت ۱۲ سال نتوانست خود را راضی کند که در مراسم خاکسپاری دخترش شرکت کند یا بر سر مزارش برود.

در واقع، او از کل منطقه‌ای که او و آن دختر در آن زندگی می‌کردند، دوری می‌کرد. و به نوعی، گفتن اینکه، داروین ایمان خود را از دست داده است، به دلیل از دست دادن دختر مورد علاقه‌اش، آن کودک ۹ ساله

غیرمنتظره بود. و مقاله در ادامه می‌گوید که این همان چیزی بود که داروین را به قیمت مسیحیتش تمام کرد.

این یک تصور غلط رایج است که آن مرد بزرگ در نتیجه تحقیقاتش در مورد منشأ گونه‌ها، و به ویژه منشأ ما، از اعتقاد به خدا دست کشید. در واقع، کار حرفه‌ای او هیچ ارتباطی با اعتقادات مذهبی یا عدم اعتقادش به آنها نداشت. او خودش می‌گفت علم و ایمان کاملاً از هم جدا هستند و لزوماً به هیچ وجه به هم مرتبط نیستند.

او، مانند همه مردان و زنان عاقل، از این مغالطه که علم دشمن دین است، ابراز تاسف می‌کرد. اگر هم چنین فکری می‌کرد، برعکسش را باور داشت. اما نمی‌توانست عدالت یا دلیلی برای مرگ آنی ببیند.

و به جای خشم گرفتن از خدایی ظالم و غیرمنطقی، ترجیح داد اعتقاد خود به خدا را کاهش دهد. و چنین خطر بزرگی در میان مؤمنانی که سوگوار هستند وجود دارد. و این مشکل بزرگی بود که در نتیجه هولوکاست بر مؤمنان یهودی افتاد.

آنقدر غیرقابل تصور که بسیاری از یهودیان ایمان خود به خدا را کاملاً از دست دادند. و یکی از مأموریت‌های بزرگ الی ویزل این بود که از این موضوع ابراز تاسف کند و بگوید، بله، من نمی‌توانم هولوکاست را تحمل کنم، اما این موضوع ایمان من به خدا را از بین نمی‌برد. بنابراین، ایمان در معرض خطر است.

و خطری برای زندگی وجود دارد. در ابتدا فکر کردم که کمی اغراق‌آمیز است. دوروتی سولا، در کتابش در مورد رنج، تا آنجا پیش رفت که گفت، شما باید غم و اندوه خود را به زبان بیاورید، باید آن را بیان کنید، وگرنه ممکن است منجر به خودکشی شود.

اگر با غم و اندوه خود کنار نیایید، اگر مراحل غم و اندوه را طی نکنید، ممکن است به خودکشی منجر شود. اما به یاد دارم که در یکی از ملاقات‌هایم با کشیش، با یک مرد جوان مسیحی برخورد کردم که دقیقاً به همین شکل رنج می‌برد. و بگذارید آنچه را که نوشتم برای شما بخوانم.

ریموند را اواخر یک شب به عنوان اقدام پیشگیرانه برای جلوگیری از خودکشی به بیمارستان آوردند. او مرد خوبی در اواسط بیست سالگی‌اش بود، به کشیش جوانان کلیسایش کمک می‌کرد و خود را وقف کمک به نوجوانان کرده بود. حالا، او به کمک نیاز داشت.

چند ماه قبل، پدر و مادرش، یکی پس از دیگری، دو ضربه تلخ، فوت کرده بودند. سپس فهمید که دوست دخترش بر اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر مرده است. دیگر تحمل این موضوع برایش خیلی سخت بود.

او را با آمبولانس به این واحد روانپزشکی قفل‌شده آوردند. روز بعد، کارکنان درخواست کردند که یک روحانی به ملاقاتش بیاید. وقتی رسیدم، به آرامی ریموند را از خواب خسته بیدار کردم.

با چشمانی تار، روی تخت نشست و گفت: «تنها چیزی که می‌خواهم خواب است.» خوشحال شدم که شنیدم این شکل ایمن از انکار را نشان می‌دهد. این باعث شد بفهمم که مدت بستری شدنش طولانی نخواهد بود و به زودی به بخش سرپایی منتقل می‌شود.

و بنابراین، این احتمالاً تنها دیدار من بود. همچنین متوجه شدم که این فرصتی برای یک تبادل نظر طولانی، و صمیمانه نیست. چه پیام کوتاهی می‌توانستم در مورد مسیر پیش رو بگذارم؟ لحظه‌ای فکر کردم و گفتم، می‌خواهم سه کلمه با تو بگذارم، ریموند: اشک، گفتگو و زمان.

به هر کلمه یک جمله مختصر اضافه کردم و بعد به او گفتم دوباره بخوابد و وقتی بیدار شد آن سه کلمه را به خاطر بسپارد. او را ترک کردم و گفتم خدا تو را حفظ کند. بعداً، در پایان کتاب، دوباره به این داستان برمی‌گردم.

وقتی ریموند، مرد جوانی که داستان غم تسلی‌ناپذیرش در مقدمه این کتاب نقل شد، از خواب بسیار مورد نیازش بیدار شد، شاید ملاقات من را به یاد نیاورد. خستگی و افسردگی خواب‌آورهای قدرتمندی هستند. با این حال، گمان می‌کنم آن سه کلمه، اشک، صحبت و زمان، مانند بذرهاپی در ناخودآگاه او افتادند و در هفته‌های بعد جوانه زدند.

سوگواری برای تراژدی شخصی او به سرعت یا به راحتی پایان نمی‌یابد، اما امید از دل سوگواری پدیدار می‌شود. امید، ابزار شفا، دانه‌های بسیار کوچکی دارد، اما حیات‌بخش هستند. و این هم از این

این خطر باید کاملاً در نظر گرفته شود، خطر از دست دادن ایمان و حتی خطر از دست دادن زندگی.

سپس، نکته پانزدهم، آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم، دوباره به کتابی از جرالده سیتزر اشاره می‌کنم، و به عنوان آن اشاره می‌کنم، فیضی پنهان، چگونه روح از طریق فقدان رشد می‌کند. و در ابتدا، آزرده خاطر شدم.

چطور می‌توانست بگوید که این یک موهبت الهی است که در لباس مبدل به او عطا شده؟ او مادرش را از دست داد. همسرش را. یکی از فرزندانش را در آن تصادف وحشتناک رانندگی از دست داد.

سرانجام، مدت‌ها بعد از آن بود که توانست آن را به عنوان یک موهبت پنهان تشخیص دهد، و توانست با این عنوان فرعی از آن پشتیبانی کند: چگونه روح از طریق فقدان رشد می‌کند. در یک مقطع، او به این شکل صحبت می‌کند، و می‌گوید که چگونه، به طرز عجیبی، غم و اندوهش به او کمک کرده تا رشد کند، و غم و اندوهش او را به سمت خوبی تغییر داده است. این چیزی است که باید در نظر داشته باشیم، چیزی که به هیچ وجه نمی‌توانیم برای مدت طولانی آن را درک کنیم، وقتی که وسواس غم و اندوه داریم، و در واقع متوجه می‌شویم که غم و اندوه وسواسی است.

عیسی گفت: «خوشا به حال سوگواران، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.» اندوه نشان می‌دهد که افرادی که از فقدان رنج برده‌اند، به طور واقعی در دنیایی از بدبختی زندگی می‌کنند و بیانگر رنج عاطفی افرادی است که برای خود یا دیگران احساس درد می‌کنند. اندوه، شریف و بخشنده است.

این روح را تا جایی گسترش می‌دهد که روح قادر به سوگواری و شادی همزمان باشد، درد جهان را احساس کند و همزمان به شفای جهان امیدوار باشد. غم و اندوه هر چقدر هم دردناک باشد، برای روح خوب است. غم و اندوه عمیق اغلب این اثر را دارد که زندگی را از تظاهر، غرور و اتلاف عاری می‌کند.

ما را مجبور می‌کند تا سوالات اساسی در مورد آنچه در زندگی از همه مهم‌تر است پرسیم. رنج می‌تواند به زندگی ساده‌تری منجر شود، زندگی‌ای که کمتر با چیزهای غیرضروری شلوغ و درهم‌ریخته باشد. این به طرز شگفت‌انگیزی روشنگر است.

به همین دلیل است که بسیاری از افرادی که دچار فقدان ناگهانی و شدید می‌شوند، اغلب به افراد متفاوتی تبدیل می‌شوند. آنها زمان بیشتری را با فرزندان یا همسران خود می‌گذرانند، محبت و قدردانی بیشتری به دوستان خود ابراز می‌کنند، نگرانی بیشتری نسبت به سایر افراد آسیب‌دیده نشان می‌دهند، زمان بیشتری را به یک هدف ارزشمند اختصاص می‌دهند، یا بیشتر از چیزهای خارق‌العاده، از چیزهای معمولی، از چیزهای عادی زندگی لذت می‌برند. در فیلم «دکتر»، یک پزشک متکبر که توجه کمی به نیازهای واقعی بیمارانش نشان می‌دهد، وقتی ناگهان خودش تبدیل به یک بیمار می‌شود، متحول می‌شود.

روایت خودش از مواجهه‌اش با سرطان، او را نسبت به افرادی که قبلاً فقط به عنوان بدن‌های بیمار با آنها رفتار می‌کرد، حساس می‌کند. و این هم از این. عجیب است که نکته‌ی بسیار مثبتی در مورد غم و رنج و اندوه وجود دارد، اینکه این غم و اندوه می‌تواند ما را بزرگ کند، می‌تواند ما را به سمت خوبی تغییر دهد، و ما می‌توانیم خوشحال باشیم، واقعاً از آن خوشحال باشیم، و حتی فکر کنیم که خدا را شکر کنیم که از آن چیز خوبی حاصل شده است.

رومیان ۸:۲۸، آن تأثیر خوب، بالاخره حقیقت دارد.

این دکتر لسللی آلن در حال تدریس در مورد کتاب مرااثی است. این جلسه ۱۵، مرااثی و مسیحیت است.